



مغازه‌های راسته پنجره سناباد،
حال‌وروز «فرش» را خوب توصیف می‌کنند

بازار سکه این روزهای فرش

سپهری- تاروپودش ایرانی است. فرقی نمی‌کند ماشینی باشد یا دستیاف. مهم این است که با داستان هنرمند و توانمند زنان و مردان این سرزمین گره خورده است. نقش و نگارهای ماندگار ایرانی بر تاروپودش هویداست. گره‌های تودر توو هزاران رج ردیف شده روی مَشْتی الیاف نشسته است. گل‌هایش همیشه سرخ است؛ ماندگارترین گل‌هایی که هیچ‌وقت رنگ‌خزان به خود نمی‌پیند. دیرزمانی نیست که داستان هنرمند زنان و مردان این روزگار کمتر با این گره‌ها آمیخته می‌شود. از دهه ۵۰ به بعد به یک‌باره تاریخ هشتصدساله فرش در داستان هنرمند زنان و مردان این سرزمین جا ماند. هنری که از سر پنجه‌های زنان این سرزمین جریان می‌یافت و به خانه‌های مردم روانه می‌شد. فرش ماشینی عمر نسبتاً کمی دارد تقریباً از ابتدای سال‌های ۵۰ به بعد بود که عده‌ای از تاجران صاحبان کار خاتج‌ت‌نخ و ابریشم، با الیاف مصنوعی محصولی را وارد بازار کردند که با فرش‌های دستیاف متفاوت بود. فرش‌هایی زیبا، سبک‌وزن و پرزهایی به نسبت کوتاه کم‌کم این فرش توانست بازار را قبضه کند و جای فرش‌های دستیاف بافندگان ایرانی را بگیرد. دیگر این روزها شاهدیم که بیشتر خانه‌ها به فرش‌های هزاران‌شانه ماشینی مزین شده است.

تاروپود ایرانی

از پنجره سناباد تا تقاطع مجد، راسته بازاری است که شبیه هیچ‌کدام از خیابان‌های منطقه نیست. بازار این روزهای فرش‌فروشی‌ها حسابی سکه شده است. این را می‌شود از تعداد مشتریانی که پشت سر هم وارد این مغازه‌ها می‌شوند، فهمید. به خصوص این روزهای انتهایی سال که جای خود دارد. چراغ‌های مغازه‌ها، رنگارنگ، درست به مانند رنگ‌های زیبای قالی‌هایشان خودنمایی می‌کند. کاسبان پشت میزهایشان نشسته‌اند و زیر تابش لامپ‌های پر نور و هالوژن‌های زیبایی مغازه، فرش‌ها را برانداز می‌کنند.

اینجا همه فرش‌های‌شان را به دار آویخته‌اند. فرش‌هایی رنگارنگ با تاروپود ایرانی! اینجا نقطه‌ای در سرزمین هزار رنگ فرش است. فرش‌هایی از همه جای ایران؛ تبریز، کرمان، کاشان، اصفهان و... یادگاری‌های همه جای ایران را می‌توانی در این نقطه از شهر ببایی. رنگ و طرح و نقشه این نوع هنر ماشینی هنوز هم بوی تمدن ما را می‌دهد. بافت و طرح‌های غیراسلیمی که هر کدام گره‌هایی را در این قالی‌ها به وجود آورده‌اند، از جمله گل‌فرنگ، خشتی، افشان شاه عباسی، شاه‌پری، آریانا، گل و مرغ، ماه‌رخ، ویشکا، باستان، پارسه،

نیلوفر، ماهور و دلسا و هزاران هزار طرح و نام دیگر که هنوز هم به این هنر اصیل ایرانی هویت بخشیده‌اند.

از همان آغاز خلقت، به فکر زیرانداز بودیم

هنوز هم به یاد قدیم‌ها، پیرمرد وقتی آفتاب هست، روی چهارپایه چوبی جلوی مغازه‌اش می‌نشیند و تسبیحش را می‌چرخاند و ذکر می‌گوید. چشمم به دیوار روبه‌روی مغازه‌اش می‌افتد. یک کاشی بین کاشی‌های سفید مغازه‌اش هست که فیروزه‌ای رنگ است و بر آن یا علی حک شده است. چشمم را به چشمان کم‌سبوس می‌دوزم و زیر چشمی به ویتترین مغازه‌اش که حالا نونوار شده و جوان‌ترها آن را می‌چرخانند، می‌افتد. سر صحبت را که با او باز می‌کنم، ابتدا از مشتریان و همسایه‌های خوب خود می‌گوید.

رمضان حیدری، نزدیک ۲۰ و اندی سال می‌شود که فرش‌فروش است. «از همان اول اساس کارم را بر این اصل گذاشتم که مشتری را مثل خودمان حساب کنم؛ یعنی همیشه در بر خورد با مشتری سعی کرده‌ام که قیمت‌ها و کیفیت اجناسم را طوری برآورد کنم که عادلانه باشد. به قولی نه سیخ بسوزد نه کباب. نمی‌خواهم شعار بدهم اما اگر به

باغبان هفتادساله به عشق گل و گیاه در این شهر کاب می‌زند

طعم یک فنجان چای زیر درخت پرتقال

زمانی که عطر درختچه پرتقال زیتونی در پشت دوچرخه‌اش مشام را نوازش می‌کند، حدود ۷۳ سال دارد. عموحیدری متولد شهرستان چناران است و نزدیک به ۴۰ سال می‌شود که از ساعت ۶ صبح تا ۳ بعد از ظهر کارش باغبانی است. یعنی صبح زود از خانه بیرون می‌آید تا خودش را به باغ و باغچه‌های مردم این شهر برساند و دستی بر آن‌ها بکشد و آن‌ها را نونوار کند.

طراوت شهر را دوچندان می‌کند. می‌گوید: همه‌ساله با آمدن بوی بهار در خیابان‌های شهر راه می‌افتد و از هر گل و بوته و میوه‌ای که بخواهی، سوار بر دوچرخه‌اش می‌کند و در خیابان‌ها مشتری‌اش را می‌جوید.

عاشق کار باغبانی‌ام

رایحه بهاری‌اش را حس می‌کنم، به خصوص

سریاز- دیدن مناظر طبیعی و صدای پرندگانی که تورا از فضای شهری دور می‌کند و دیدن درختان چنار و سپیدارهای بلند سعدآباد، یادآور حس خوب کودکی‌ات در باغ‌های قدیمی این محله می‌شود. دیدن درختچه‌ها و گل‌بوته‌های سبز بر دوچرخه عموحیدر نیز در این خیابان‌ها حس خوب زندگی به تو می‌دهد. داستان هنرمندمردی که به زیبایی گل‌ها را تزئین می‌کند و زیبایی و

